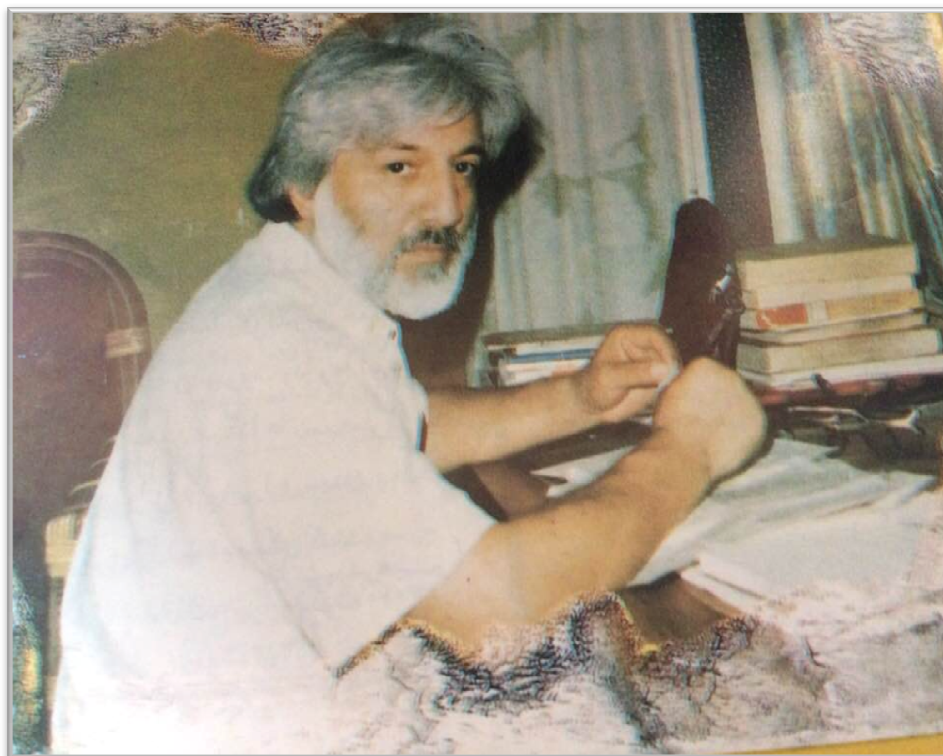


# کنر سرزمین دلاوران

اثری از: زنده یاد "عبدالقیوم رهبر"



بازنشر: کمیته فرهنگی «ساما»

تاریخ نشر: دلو ۱۳۹۶ش / فبروری ۲۰۱۸م

بازتایپ: ارمان

## کنر سرزمین دلاوران

کنر سرزمین دلاوران افسانه ئی ملت ما که با "تبرچه" در مقابل بزرگ ترین ارتش جهانی اولین جرقه های مبارزات مسلحانه مقاومت ملی را بر افروخت، اینک به مثابه اولین و یگانه ولایت کشور از قید استعمار روسی و مزدوران خلقی - پرچمی آن آزاد شده است.

این ولایت شمال شرقی کشور محبوب ما با مرز مشترک ۱۵۰ کیلومتری خود با پاکستان و هم مرز و یا نزدیک بودن با ولایت ننگرهار، لغمان، کاپیسا، پنجشیر با کوه های سر به فلک کشیده، با اقتصاد خود کفا و مردمان غیور، استوار و شکست ناپذیر خود اهمیت ستراتیژیکی ای در مراحل اولی جنگ مقاومت ما کسب کرد و در مقطع دگرگونی ها و تکامل پیچیده اوضاع کنونی نیز به یقین می تواند نقش درخور اهمیت خود را بازی کند.

از اکتوبر سال ۱۹۸۸ که آخرین سرباز روسی و دولت مزدور کابل خاک کنر را ترک گفته است، تا کنون که بیش از یک سال از آزادی ولایت کنر می گذرد، مجموع نیرو های مقاومت و مردم کنر در مقابل یک آزمون عملی قرار دارند و آن اینست که نیرو های مقاومت مناطق آزاد را چگونه اداره می کنند؟ چگونه می توانند قدرت سیاسی را در منطقه برپا سازند؟ چقدر به مردم حق تعیین سرنوشت سیاسی شان را می دهند؟ اختلافات فرقه ای خود را چگونه حل و فصل می کنند، قدرت سیاسی حاکم وظایف خود را در قبال جامعه چگونه اداء می نماید؟ طرح اجتماعی آن دارای چه رنگ، کدام گستره و چه مشخصاتی است و... صد ها مسأله دیگر که در مراحل مختلف جنگ مقاومت حیثیت تابع و حاشیه ئی دارد، ولی با تحول نیروی مقاومت به قدرت التزامات اصلی و وظیفه ئی معینی پیش پای آن قرار می گیرد.

برای بررسی همه این مسائل بایستی زمینه های قبلی آن را در زمان ماقبل فاجعه هفت ثور ۱۳۵۷ و مرحله ده سال جنگ مقاومت جستجو نمود تا اوضاع کنونی را به درستی و در سیاق تاریخی آن ارزیابی کرده و چشم انداز روشنی از تکامل اوضاع داشته باشیم.

### قسمت اول

#### اوضاع قبل از کودتا در کنر:

"ولایت کنرها" با بیش از سه صد هزار جمعیت خویش اقوام و قبائل متعددی را در سینه پرامن و کوهستانی خود جا داده است. در پهلوی "صافی" و "نورستانی" دو قوم بزرگ و همسایه که نیش و نوش و نشیب فراز و دوستی و خصومت را در طی قرون و اعصار با هم - و در مقابل هم - حمل کرده اند؛ اقوام دیگری مانند دهگان، مشوانی، پشه ای، سالارزی، و گجر در پهناي وادی ها و دره های متعدد آن زندگی دارند.

تلاقی اقوام متعدد و فرهنگ های مختلف با شرایط طبیعی سخت و موارد اقتصادی محدود از ساکنان این خطه مردمان دلاور متکی به خود، با عزت نفس و مغرور به تاریخ، فرهنگ و سرزمین خود بار آورده است که در نهایت سادگی و عقب ماندگی، ذکاوت خوشبینی و صفای افغانی در هر گوشه و کنار آن و در چهره فرد فرد آن احساس می شود.

زراعت مانند همه ولایات کشور پیشه اصلی مردم است. بیش از ۷۰٪ مردم به کشت و زرع و مالداري مشغول اند. احصائیه های غیر موثق مقدار زمین زراعتی را ۲۶۵۰۰ هکتار زمین ۱۶۰۰۰ هکتار آن آبی و متباقی بصورت للمی کشت می شود. ۳۰۸۴۰۰ هکتار زمین پوشیده از جنگلات است که مالکیت آن گاهی به صورت اشتراکی به قریه تعلق دارد و زمانی نیز به مالکیت خصوصی خانواده ها و افراد درآمده است.

مناسبات مالکیت زمین تا سال ۱۹۷۸ در کنر به طور عام بر ملکیت فردی استوار بوده است و به جز از "باغ واما" در منطقه نورستان دره پیچ که هنوز هم باغ بزرگی ملکیت جمعی قبیله را نشان می دهد و مردم آن را به خاطر حفظ سنن

قبیله ئی خود همان گونه نگهداشته اند؛ دیگر در همه جا ملکیت زمین خصوصی است. حدوداً پنجاه درصد زمین های زراعتی مجموع ولایت فقط در اختیار اولاد و احفاد میرزمان خان (لوی خان) بود، سی درصد زمین های زراعتی نیز در دست خانواده های انگشت شمار دیگری چون خانواده سلطان محمد خان دره پیچ، جلاخان (اسمار)، حکیم آخوندزاده (خوکی) حاجی جمدرخان (چغه سرای) و تعدادی از پاچاها (سادات) است. این مجموعاً خوانین و زمیندارها همراه با تعداد معدودی از تجار و پیشگان چون شیر محمد بارکندی وکیل محمد اکرم و ته پور، سید احمدخان لیچه لام، وکیل مشوانی و غازی از اسمار و جلیل ملنگ از خاص کنر که بعد ها سرمایه های خود را در راه تصاحب زمین و اموال غیر منقول به کار انداختند، مجموعاً کمتر از نیم فیصد جمعیت کنر را تشکیل می دهند که ۸۰٪ زمین زراعتی و به همان مقدار جنگلات را در اختیار داشتند. در حالی که ۹۵٪ مردم کمتر از ۲٪ زمین را در اختیار داشته و حدوداً ۴ - ۵٪ مردم کاملاً بی زمین بودند.

به این صورت اکثریت ۹۰٪ مردم کنر را دهقانان کم زمین و مالکان کوچک می سازد که در پهلوی وابستگی به قطعه زمین کوچک خود از طریق دهقانی برای زمینداران بزرگ و یا پیشه های دیگری امرار معاش می کردند. مناسبات فئودالیه شاخص اصلی اقتصاد کنر است که بر روی بستر علایق اجتماعی ماقبل فئودالیه - به ویژه علایق و روابط قبیله ئی - و هماهنگ با آن - کار کرد خود را دارد. در مناطق هموار و نزدیک به شهرها و در میان اقوام غیر پشتون - مشخصاً دهگان - علایق قبیله ئی، بنابر سطح بلند تر فرهنگ، روابط و علایق با بوروکراسی و مناسبات اقتصادی با شهرها، ضعیف بوده و نمونه تپیک فئودالیسم شرقی را نمایش می دهد. در حالی که در مناطق کوهستانی کارکرد علایق قبیله ئی در درون مناسبات فئودالیه بسیار قوی است تا جایی که بعضاً منجر به گمراهی برخی از جامعه شناسان افغانی و خارجی شده و این جوامع را به عنوان جوامع قبیله ئی یاد می کنند. دهقان زمین را بر پایه نصفه کاری و یا سه یکه کشت می کند، بناء نرخ بهره مالکانه ۱/۲ یا ۳/۲ است که بنابر وجود و یا عدم وجود ابزار کار در دست دهقان و به خصوص نوعیت زمین تعیین می شود. زمین های حاصلخیز سه یکه و زمین های کم حاصل نصفه کاری به دهقان داده می شود.

سیستم زراعت کاملاً بدوی است. کار زراعتی (قلبه، تخم پاشی، آبیاری، درو و خرمن کوبی) همگی با دست و وسائل ابتدائی به کمک حیوانات انجام می یابد. در بعضی مناطق نورستان قلبه را هم به جای حیوانات خود انسان کش می کند. زراعت مکانیزه وجود ندارد، سیستم آبرسانی عمدتاً با استفاده از آب دریای کنر است که از شمال شرق به جنوب غرب جریان دارد و وادی کنر را به دو قسمت تقسیم کرده است.

گفته می شود که قبل از سال ۱۹۷۸ در حدود ۴۰ عدد سرپند (کانال) آبرسانی توسط مردم برای استفاده از آب دریا برای مقاصد زراعتی به وجود آمده بود، ولی با آنهم بنابر سروی اقتصادی آن زمان محدودیت حاصلات زراعتی بنابر کمبود و بدوی بودن سیستم آبرسانی تشخیص داده شده بود که بایستی اقدامات مقتضی جهت استفاده بهتری از آب دریای کنر صورت می گرفت. در دره های دور تر از دریا و یا مناطق مرتفع یا از آب چشمه برای زراعت استفاده می شود یا زمین ها به طور للمی کشت می شود. استفاده از کود کیمیائی و تخم های اصلاح شده چندان عمومیت نداشت. مردم اکثراً از کود حیوانی استفاده می کردند و به علت عدم دسترسی دهاقین به کود کیمیائی عدم استفاده فراگیر از تخم های اصلاح شده حاصل دهی زمین بسیار کم بود. امراض وبائی و غیر وبائی در میان حیوانات به طور گسترده وجود داشت.

مردم معمولاً به کشت گندم، جواری، برنج، جو و لوبیا می پردازند و حاصلات سردرختی آن ها توت، چارمغز، انگور، انار، سیب، زردالو، شفتالو، بهی، عناب، انجیر و... است.

منابع انرژی اساساً چوپ موجود در جنگلات است و درختان ارچه، پسته، بلوط، زیتون و... دارد. جنگلات مذکور بنابر استفاده غیر علمی از آن دچار نابودی خطرناک شده است، در طی ۷۰ - ۹۰ سال اخیر به طور اوسط ۵۵ - ۶۰٪

جنگلات کنر به علت تکثر نفوس، استفاده غیرعلمی، تجارت، قاچاق چوپ، مالداری و زراعت و عدم توجه مسؤولان دولتی تخریب شده و از بین رفته است.

در پهلوی آن دو توربین برق آبی هر کدام با ظرفیت ۴۳۵ کیلووات در منطقه چغه سرای وجود داشت که بر دریای پیچ نصب شده بود. علاوه بر این جنریتر دیزلی با ظرفیت ۳۰۰ کیلووات و یک آلترنیتور شش سلندره در حدود ۹۵۰ کیلووات در کارخانه نجاری وجود داشت که همگی به طور عمده برای مقاصد روشن ساختن منازل مورد استفاده بود که فقط منطقه چغه سرای و سالاریاغ را روشن می کرد و کمتر در موارد تولیدی و اقتصادی از آن استفاده صورت می گرفت.

مالداری و دامپروری رکن دیگر اقتصاد این منطقه است. مالداری اگر چه در مناطق پشتون نشین حیثیت اقتصاد تابع زراعت را دارد، ولی در مناطق بود و باش نورستانی ها اساسی ترین رکن زندگی اقتصادی مردم را تشکیل می دهد و زراعت کاملاً حیثیت تابع و جزئی را دارد.

چنانچه در مناطق پشتون نشین ملکیت های کوچک زراعتی عمومیت دارد. همچنان ملکیت دامپروری محدود (حدود ۱۰۰ - ۲۰۰ بز) در مناطق نورستان عمومیت دارد، ولی در عین حال افراد دارای مقدار معینی از زمین زراعتی نیز می باشند: حاجی غفور و محمد رحیم خان از کانتیوا، یارمحمد، حاجی جمعه گل از واما، حاجی تازه گل، عین الله معلم، قادرخان، همایون، واصل الدین از وایگل، چنانچه ملک امیر محمد نورستانی همگی افرادی اند که بر پایه ملکیت های کلان مالداری در راس هرم اجتماعی جامعه نورستان قرار دارند.

ولی به هر حال، اقتصاد نورستان بر محصولات دامپروری مبتنی است که در آن نه از امتیازات فئودالی خبری است و نه هم از سلسله مراتب اجتماعی موجود در جامعه فئودالی همسایه آن که بررسی مفصل آن را بایست به اوقات دیگری موکول کرد.

#### اوضاع اجتماعی:

ولایت کنر محل بود و باش دو ملیت (پشتون - نورستانی) برادری است که در طی قرون و اعصار در پهلوی هم زیسته اند. اگر چه در مورد ریشه اصلی ملیت نورستان افسانه ها بر حقایق علمی غلبه دارد، ولی آن چه واضح است که این ملیت قدیمی ترین باشندگان این خطه را می سازد و اقوام دیگر مانند صافی، مشوانی، مومند، دهگان و... همگی تازه واردینی اند که در دو صد سال اخیر از مناطق دیگر کشور به این جا مهاجرت کرده و مسکن گزین اند. در میان قبائل پشتون (مانند صافی، مشوانی، سالارزی) و یا غیر پشتون (مانند دهگان و پشه ای) که بعداً تحت تاثیر فرهنگ پشتون قرار گرفته و جزء لاینفک ملیت پشتون گردیده اند.

فرهنگ پشتونولی با ارزش های متعالی آن از قبیل آزادگی، شجاعت، ناموس داری و مهمان نوازی تاثیرات ژرفی بر فرهنگ افغانی ما دارد، چنانچه ارزش های عقب مانده آن در غلو انتقام فردی، تحقیر زنان، محدودیت قبیله ئی و خونی و... مانع تکامل طبیعی جامعه ما می شود. ولی به هر حال، این فرهنگ در کنر با جوانب مثبت و منفی آن بر زندگی مردم تسلط کامل دارد.

در این فرهنگ تمام جامعه پشتون با تفاوت های کمی غیر مهمی - با هم اشتراک دارند و تفاوت میان اقوام ساکن در وادی ها و مراکز شهری و اقوام ساکن در کوهستان ها بنابر عوامل متلاقی فرهنگی با دیگر اقوام و ملیت ها نزدیکی و دوری با شهر و تاثیر برداشتن از آن، بلند رفتن تعداد روشنفکران و رابطه با بوروکراسی تفاوت های معینی را باز گو می نماید؛ ولی در کلیت نمی تواند جدا از چارچوب نظام ارزشی "پشتونولی" به زندگی خود ادامه دهد.

این فرهنگ چه در علایق و روابط خانوادگی، چه در روابط و مناسبات ذات البینی با دیگران، چه در فهم حقوق و وجایب فردی و اجتماعی دارای نظام ارزشی قابل احترام و با اوتوریتته است که از یک جانب ریشه در حفظ منافع قبیله ئی و

فئودالی با تشخص مردسالارانه و سختگیرانه خود دارد و از جانب دیگر نمایانگر فرهنگ آزادمنش مهان نواز و با گذشت است.

فرهنگ نورستانی ویژگی های جامعه شبانی ای را بازگو می کند که در مراحل ماقبل فئودالی در جازده است. در این جامعه تعلق ملکیت زمین به زن و ملکیت مواشی به مرد، کار زراعتی به زن و کارخانه به مرد نظام ارزشی آن را ویژگی های خاص داده است که نه تنها آن را از جامعه پشتون متمایز می سازد، که از مجموع قبائل، اقوام و ملیت های دیگر افغانی تفاوت های چشمگیری را بازگو می کند.

تفاوت چشمگیر جامعه نورستانی در مساله ملکیت با دیگر ملیت ها مسائل ارزشی به خصوص در مسأله زن را کاملاً مفهوم دیگر بخشیده است که علی الرغم بدوی بودن آن لحظات انسانی بیشتری را نسبت به فرهنگ جامعه فئودالی پشتون دارا می باشد.

در چارچوب این وضع فرهنگی کوششی هم از جانب دولت ها برای بلند بردن سطح فرهنگی و دانش مردم نورستان نشد. تا سال ۱۹۷۸ تعداد افرادی که دارای تحصیلات عالی (بالتر از صنف ۱۲) بودند کمتر از ۳۰۰ نفر و تعداد افراد با تعلیمات متوسط (صنف ۱۲) آن، چیزی بیشتر از ده هزار تن بود که در مقایسه با ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت آن بسیار ناچیز است.

در اواخر دوره داؤود ولایت کتر دارای ۸ مکتب عالی، ۱۶ مکتب متوسط و ۲۸ مکتب ابتدائی و دهاتی همراه با ۵ مدرسه دینی بود که مجموع آن ۶ - ۱۰٪ مردم را توانسته بود باسواد بسازد و بیشتر از ۹۰٪ مردم هنوز هم در تاریکی جهل دست و پا می زدند.

اوضاع صحتی آن بهتر از شرایط تعلیمی نبود. در سال ۱۹۷۸ کتر دارای ۵ مرکز صحتی اساسی، ۹ مرکز صحتی فرعی و یک مرکز رهنمای خانواده بود. توبرکلوز، محرقة و ملاریا به عنوان امراض ساری وجود داشت و در حدود ۱٪ نفوس به هر کدام این امراض ساری مصاب بودند. با ۲.۵٪ مرگ و میر اطفال کمتر از یکسال و ۱٪ مرگ زنان ناشی از وضع حمل ۲.۵٪ مرگ و میر با امراض عادی با ۲۴ نفر داکتر ۴۷ تن دیگر پرسونل صحتی (معاون داکتر و قابله) می توان وضع صحتی مردم آن را حدس زد. گروه های واکسیناسیون و صحتی سیار گهگاهی سر و کله خود را نشان می دادند، ولی کار جدی برای طب وقایوی وجود نداشت.

### ساختمان سیاسی کتر:

در جوامع عقب مانده سیاست تلاش برای حفظ هستی خود در مقابل خطرات غیرقابل پیش بینی را نشان می دهد. در این گونه جوامع هنوز سیاست به مثاباً طرزالعمل "modus vivandi" زندگی اجتماعی در سطح گسترده تری از محیط فردی تلقی نمی شود. بناءً ساختمان سیاسی در این بحث با همین مفهوم به چگونگی اداره زندگی باهمی در اشکال بدوی آن توجه دارد.

اساسی ترین مشخصه زندگی سیاسی کتر و پایه سیاسی اساسی آن را "جرگه ها" تشکیل می دهند. جرگه تصمیم دسته جمعی افراد یک گروه اجتماعی برای راه یابی یک معضله اجتماعی است. در مورد مسائل ناموس، در مورد قتل و قتال، دزدی، تعدی به حقوق مدنی افراد (ملکیت، اعتبار... ) همیشه در صورتی که طرفین نتوانند بر توافق برسند - که عادتاً نمی رسند - جرگه ها می توانند راه حل قابل پذیرش و با اوتوریت را برای طرفین ارائه دهند.

"جرگه" ها از افراد گروه تشکیل می شود و گستردگی و محدودیت آن نیز به قضیه قابل بحث تعلق می گیرد. جرگه های یک قریه، جرگه قوم، جرگه اقوام همگی گستردگی های جداگانه ای را نشان می دهد، که نسبت به اهمیت موضوع بحث و موقعیت طرفین دعوا می تواند به یکی از انواع این "جرگه" ها توسل جسته و راه چاره جستجو کنند. "جرگه" -

نمایانگر دموکراسی بدوی - زندگی قبیله ئی را نشان می دهد که در آن فکر انتخابات همگانی، مستقیم و سری به هیچ صورت مطرح نیست. افراد از میان ریش سفیدان قبیله و قریه با مؤثریت معیار های شخصیتی (عدالت و فهم قضایا، مؤثریت) موقعیت اجتماعی ( داشتن "ملاتپ" در میان قوم) و موقعیت اقتصادی تعیین می شود. قضایا نیز به طور صریح و روشن بحث می شود و اظهار نظرات نیز صراحتاً و بدون سریت فی المجلس بیان می گردد. یقیناً کسانی که در جرگه ها بار اقتصادی بیشتری را متحمل می شوند، افراد را دعوت کرده و مسؤولیت "جرگه" را به دوش می کشند، دارای نفوذ بیشتری در حل و فصل قضایا نیز می باشند. "جرگه ها" دارای اتوریته معنوی چنانچه دارای قدرت اجرایی نیز می باشند که به صورت "ناغه" قبلاً در "جرگه" تعیین می شود.

سلسله مراتب جامعه کمر روی یک هرم اقتصادی - اجتماعی استوار بوده که در جامعه پشتون تا حدودی از جامعه نورستانی متفاوت است.

در جامعه پشتون خان در رأس هرم اجتماعی قرار داشت. پائین تر از آن ملک ها، ریش سفیدان و زمینداران دیگر؛ پائین تر روحانیون، بعداً دهقانان و در اخیر پیشه وران.

در حالی که در جامعه نورستانی مفهوم "خان" وجود ندارد. در جامعه ماقبل فئودالی نورستانی افراد بنا بر شایستگی های فردی - ( و اکثراً شجاعت و مردانگی و جنگاوری) در رأس هرم اجتماعی جامعه قرار داشت که خود می توانست با این صفات شخصیتی، موقعیت اقتصادی بهتر نیز کما می کند. پائین تر از آن ملک قریه و ریش سفیدان و بعد از آن افراد عادی قرار می گرفت.

ولی تصمیم گیری های اجتماعی - سیاسی چه در جامعه پشتون و چه در جامعه نورستانی کاملاً مردانه است و زنان هیچ گونه حق اشتراک در "جرگه" ها را ندارند.

روابط میان اقوام و قبائل تناسب مستقیم با مقدار قدرت اجتماعی (بشری) آن ها دارد. "جرگه" های صافی دارای برد بیشتر سیاسی در مجموع کمر است، در حالی که "جرگه" های اقوام دیگر به شمول نورستانی ها دارای برد محدود و محلی است. اقوام کوچک که عادتاً در وادی ها و نزدیک و یا در شهر های بزرگ زندگی دارند، به علت نزدیکی شان با بوروکراسی و موجودیت تعداد زیادی باسواد در میان شان علایق نزدیک تری با دولت مرکزی دارند که همچنان به عنوان کانال های ارتباطی دولت مرکزی در میان مردم و قبائل دیگر نقش میانجی خود را بازی می کنند و اقوام بزرگ بنا بر عوامل اقتصادی و یا روانی فاصله بیشتری از حکومت مرکزی دارند. مثلاً نورستانی ها نسبت به صافی ها با دولت مرکزی روابط نزدیک تری دارند، دهگان و مشوانی نسبت به هر دوی آن ها با نهاد های دولتی علایق محکم تری داشتند.

ولی به هر حال کارکرد دولت مرکزی در میان یک جامعه فئودالی - قبیله ای فقط از طریق خوانین، ملک ها و افراد بومی که در بوروکراسی اشتراک داشتند، امکان پذیر بود، و قدرت مطلقه دولت چنان در شهر ها محسوس بود، در مناطق روستائی به طور کمرنگ و بی رمق به چشم می خورد.

## قسمت دوم

### کمر ولایت آزاد:

مردم قهرمان کمر برای آزادی خود بهای گزافی پرداختند، مانند هرات، قندهار، کابل و مانند هر کوه و بیشه وطن عزیز ما. به قول شاعر عرب: "شرافت بلند فقط آنگاهی از دست درازی ایمن میماند که پیرامون آن خون های زیادی ریخته شود."

از آغازین جوشش های مقاومت تا رستاخیز سراسری و در حاصل بیش از یک دهه مقاومت قهرمانانه هزاران تن از مردمان این سرزمین، از همه اقوام و ملیت های باشنداً این خطه از تمام طبقات و اقشار ضد روسی در راه آزادی سرفراز جان

سپردند و بیش از ۶۰٪ مردمان آن در زیر هجمات وحشیانه و بربریت بی نظیر رژیم مزدور و ارباب روسی آن به ترک دیار و کاشانه خود مجبور شدند.

تحولات درونی جامعه ناشی از جنگ با تمام ابعاد آن، نقش روزافزون احزاب سیاسی در روبنای سیاسی - اجتماعی جامعه و دست درازی های نیروهای بیگانه گونه گونه تاثیرات زیادی بر ساختمان اقتصادی - اجتماعی کمر و اوضاع سیاسی آن داشته است. ولی علی الرغم فقدان یک قدرت سیاسی با اوتوریته، به شکراناً ساختمان قبيله ری و مکانیسم محکم و پا برجای آن، زندگی ظاهراً به طور عادی به پیش می رود، ولی دورنمای روشنی از یک جامعاً متمدن و معاصر، قدرت سیاسی، دارای التزام اجتماعی و مناسبات داخلی و بین المللی هنوز در چشم رس قرار ندارد. در این بخش می کوشیم نظری گذرا بر این اوضاع بیفکنیم:

### اوضاع اقتصادی:

پس از قیام عمومی مردم کمر در اواخر ۱۹۷۸ و اوائل ۱۹۷۹، و به وجود آمدن "مجاهدین آزاد"، مقاومت توده ئی مردم طوری سازماندهی شده بود که خسارت چندانی به امور زراعتی وارد نکند، ولی بعد از مهاجرت های دسته جمعی در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و بعد از این که بیش از نفوس مناطق خود را ترک کردند، اساسی ترین ضربت بر بیکر تولیدات زراعتی وارد شد. بمباردمان های پیهم پرتاب ماین از طیاره، تخریب قریه جات با توپ های دورزن و سوختن محصولات زراعتی مردم با بمب های آتشزا همگی همراه با مصروفیت جوانان دهقان در امور جهادی و یا مهاجرت آن ها به پاکستان فرآورده های زراعتی را کاملاً پائین آورد. این مساله آن گاهی به نقطه اوج خود رسید که زمینداران بزرگ و کوچک اکثراً راه فرار را در پیش گرفته و به استثنای خانواده های معدودی، دیگر همه لایه های بالائی جامعه کمر نقش چندانی در جهاد ایفاء نکردند و مسؤولیت جهاد را بر شانه مردم بی زمین و یا دهقانان کم زمین گذاشتند و بناءً زمین های زراعتی در طی ده سال اخیر بی زرع و کشت باقی ماندند. در طول ده سال گذشته فقط زمین های اطراف چغه سرای که زیر نفوذ دولت بوده است، به طور منظم کشت می شد، ولی مناطق دره پیچ، سرکانی، ثوکی، نورگل، خاص کمر که گفته می شود دارای ظرفیت گسترده زراعتی است و زمین های هموار و قابل کشت در آن جا ها وجود دارد؛ زراعت در تمام این مدت رونق چندانی نداشته است.

یک هیئت ملل متحد که در اواخر سال گذشته (۱۹۸۸) از مناطق معینی بازدید کرده، ضمن راپور خود شش منطقه زراعتی را این چنین توصیف میکند:

از ناوه پاس تا سرکانی تمام زمین های زراعتی خراب شده است. شاید در گذشته هم این منطقه از لحاظ زراعتی بسیار پیشرفته نبوده است.

از سرکانی تا خوکی: می گویند که حاصلخیز ترین منطقه همین جا بوده است و دارای پتانسیل زراعتی عالی است، ولی در طول هشت سال گذشته این منطقه زراعت نشده و اکنون یا کاملاً دشت و یا از علف های هرزه پر است.

در بعضی نقاط در میان راه جلال آباد - چغه سرای و در زمین های اطراف آن ماین گذاری شده است. در صورتی که مشکل ماین گذاری حل شود، شاید این منطقه برای زراعت میکانیزه شده مساعد باشد.

از سرکانی تا پل نورگل در بالای دریای کمر تمام مناطق دشت بوده و در این جا هم در تمام این مدت کشت و کار صورت نگرفته است.

از منطقه پل نورگل تا چغه سرای و پیچ همیشه زراعت دوام داشت و سریند سالار نیز کما فی السابق قابل استفاده است. در سالار باغ نزدیک چغه سرای یک فارم ۲۰ هکتاری حکومتی است و یک فارم بزق چای.

از چغه سرای تا اسمار زمین های زراعتی کشت نشده اند، قریه ها خراب شده و مردم مهاجرت کرده اند.

از چغه سرای به طرف دره پیچ تا ننگلام (۴۰ کیلومتر) منطقه زراعت ناشده و فقط چند کیلومتر محدود آن در نزدیکی کانال سالار کشت و زرع می شود.

ولی قابل تعجب اینست که درین منطقه کار اصلاح امور زراعتی بدون بازگشت مهاجرین و بدون کمک خارجی به طور چشمگیری به پیش می رود.

از ننگلام تا اعماق چپه دره و دره ویگل در طی نه ماه بعد از نشر این راپور بدون کمک خارجی علی الرغم عدم بازگشت مهاجرین کاملاً سرسبز و زیر کشت است. زمین های کشت ناشده در این مناطق در نقاط کوچکی بهطور استثنائی به چشم می خورد.

ولی به هر حال، کمبود پرسونل زراعتی - دهقانان - کمبود کود حیوانی و کیمیائی و مشکلات مالکیت که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد، همراه با خراب شدن سربندهای آبی و مشکلات مابین هنوز هم در راه احیای زراعت در منطقه موانع جدی به شمار می رود.

مناسبات مالکیت در کنر اکنون تا اندازه زیادی دگرگون شده است. تفنگ به دستانی که در راه آزادی کنر زحمت کشیده اند، اکنون مقدار زیادی زمین مالکان بزرگ و خوانین را تصاحب کرده و ادعا دارند که "زمین از کسی است که آن را از قید استعمار بیگانه آزاد کرده است" تا اکنون تلاش و تگ و دو خوانین محلی نزد نمایندگان احزاب و "مقاومت پاکستانی"؟ برای استرداد زمین های غضب شده شان نتیجه ای نداده است. مسأله جالب توجه اینست که دهقانان ما که دیروز اصلاحات ارضی رژیم مزدور را نپذیرفتند و زمین داده شده را نگرفتند، اکنون به زور تفنگ و حق خون دهی خود در راه آزادی، زمین های مالکین ارضی و خوانین را می گیرند تا مشت محکمی بر دهان آن یاهو سرایان پرمدها حواله کنند که در طول ده سال گذشته می گفتند مردم افغانستان به خاطر عقب ماندگی، مخالف اصلاحات ارضی استند. مردم ما خواهان اصلاحات ارضی اند. مردم ما اصلاحات عادلانه ارضی را خواستارند و حتی آن را به زور خود به اجراء درمی آورند، ولی عطیه استعمار روس و چوچه سگان آن را دور می ریزند. اینست درس واقعی ای که باید از این مسأله استنتاج کرد.

این که در آینده در کنر چه نوع مناسبات ارضی حاکم می شود، هنوز پیش بینی آن زود است. مسائل زیادی بر این قضیه تأثیر خواهد داشت که مهم ترین آن نوع دولتی است که در افغانستان بوجود آید؛ ولی آن چه واضح است، اینست که جنگ آرایش جدیدی در نیروی اجتماعی و طبقاتی در جامعه داده است. این آرایش نوین که در حال حاضر سیال است، در آینده ها مشخص تر و روشن تر عمل خواهد کرد.

قرار احصائیه های داده شده، ۴۰ - ۵۰٪ سربندهای آبی در جریان ده سال گذشته تخریب شده اند. اگر کمبود آب و عقب ماندگی سیستم آبرسانی را در کنر در گذشته مدنظر بگیریم، به این نتیجه می رسیم که در آینده ها یکی از مسائل مبرم در احیای زراعت در کنر در پهلوی اصلاح مناسبات ملکیت، پایه ریزی یک سیستم مدرن و اساسی آبرسانی خواهد بود که باید با در نظر داشت ظرفیت زراعتی مناطق مختلف روی دست گرفته شود.

کود کیمیائی اکنون هیچ در دسترس نیست و کود حیوانی نیز بنابر کمبود مواشی به حد کافی وجود ندارد. از این جهت زمین به فقر غذائی دچار است. مالداری نیز مانند زراعت طی ده سال جنگ ضربت شدیدی خورده است. ضربت خوردن مالداری در جریان جنگ به علت ترس از بمباردمان قوای هوائی دشمن بود که مردم مهاجر و یا حتی باشندگان منطقه را مجبور ساخت تا قسمت اعظم رمه های خود را با خود به طرف پاکستان بیاورند و یا آن را برای تاجران پاکستان به قیمت ارزان بفروشند. علاوه استعمال بمب های گوناگون با اثرات کیمیائی مخرب آن بر چراگاه ها، امراض غیرمعمولی را در میان مواشی به میان آورده است که در بعضی مناطق کتله هائی از مواشی مردم به علت فقدان تسهیلات وترنری از بین رفته است. علاوه افراد در جریان مهاجرت های اجباری و غیرمترقبه فقط می توانستند تعدادی از مواشی را برای آذوقه خود حمل کنند که با آن سد جوع می کردند. مجاهدینی که در منطقه رفت و آمد دارند، اکثراً مصرف خوراک خود را از مواشی تهیه می کنند و در صورتی که مهمان قریه هم باشد، برای شان "مال حلال" می کنند.



همه این عوامل تأثیر قابل ملاحظه ای بر تقلیل مالداری در منطقه نوردستان و گجر نشین که دو ملیت اصلی، مالدار منطقه اند، داشته است. این تقلیل در بعضی جاها به آن حدیست که ۹۰٪ از رمه ها بنابر یکی از علل فوق از بین رفته است. مثلاً کسانی که قبل از کودتا دارای ۳۰۰۰ رأس بز یا گوسفند بودند، اکنون بیش از ۲۰۰ رأس مواشی نداشتند و کسانی که ۳۰۰ - ۱۰۰ رأس داشتند، اکنون بیش از ۲۰ - ۳۰ رأس را صاحب نیستند.

در این اواخر که جنگ بال سیاهش را چیده است، علایمی مشهود است که مردم بدون کمک های و تفرنی و یا مالی از جانب کسی خود در پی ازدیاد دوباره مواشی خود اند؛ ولی آن چه واضح است، اینست که بدون یک برنامه علمی و همه جانبه با پشتوانه مالی قوی که بتواند هم از لحاظ اصلاح نسل و هم از نگاه جلوگیری از امراض حیوانی، چنانچه از طریق اصلاح علفچر ها و... به مردم کمک کند، با ضربتی که اقتصاد مالداری کشور ما در کل و به ویژه در ولایت کتر خورده است؛ سال های متمادی جبران نخواهد شد.

وضع جنگلات در طی ده سال اخیر زیاد تغییر نکرده است. علت آن هم مهاجرت دسته جمعی باشندگان منطقه به خارج است. اگر از یک جانب در بعضی جاها جنگلات در اثر بمبارمان هوایی و یا توپ های ثقیل خراب شده اند، از جانب دیگر شرایط داغ جنگی برای تاجران و قاچاقچیان فرصت قطع جنگلات را نداده است. تنها در منطقه اسمار و کامدیش که نزدیک پاکستان بوده و امکانات انتقال چوب ارچه و غیره به این سوی مرز به آسانی میسر است، جنگلات تا حدود زیادی آفت دیده است. اکنون که شرایط آرامی حکمفرماست، خطر از بین رفتن جنگلات در این منطقه افزون تر شده و امکان گسترش این خطر در مناطق دیگر کتر نیز افزایش یافته است و در صورتی که در این مورد توجه لازم صورت نگیرد، شاید کسانی که از قبیل نیازمندی های روزافزون مردم ثروت اندوزی می کنند، در این بخش نیز دست به کار شده اند تا با پرکردن جیب خود این ثروت ملی مردم کتر را به باد فنا بدهند و ممکن است بعد از چندی اکثریت کوهستان های کتر از این ثروت طبیعی محروم و کوه ها برهنه گردد که تأثیرات متعدد الجوانبی بر محیط زیست و اقتصاد منطقه خواهد داشت.

تجارت در گذشته در کتر اهمیت چندانی نداشت. تاجران جزء همراه با پیشه وران در حاشیه جامعه فئودالی - قبیله ئی کتر زندگی می کردند. فقط تاجران چوب توانسته بودند از این طریق راه خود را به طرف زمینداری باز کنند که قبلاً ذکر آن رفت.

بازارهای تجارتي که در مرکز ولایت چغه سرای (اسد آباد) و یا در مرکز ولسوالی ننگلام و علاقه داری چپه دره بود، به کلی از بین رفته است و اهمیت چندانی در شکل دهی سیمای اقتصادی کتر ندارد.

روابط تجارتي چغه سرای ننگلام، بریکوت و برگ متال مستقیماً با بازار های پاکستانی است که مواد مورد ضرورت مردم مانند نمک، تیل خاک، البسه را از باجور و یا چترال وارد و به داخل مناطق نزدیک انتقال می دهند. در این مناطق پول کلداری پاکستانی پایه داد و ستد است. دکان های قریه جات نیز اکثراً منهدم گردیده و مردم مستقیماً توسط الاغ مایحتاج خود را از مسافت ۳۰ - ۴۰ کیلومتر دورتر انتقال می دهند.

ولی تجارتي که اکنون در خلال ده سال اخیر سر بلند کرده تجارت سنگ های قیمتی به خصوص بیروج است... معادن بیروج کم و بیش در تمام کوهستان های کتر یافت می شود، ولی در منطقه دره پیچ بیشتر است.

در نوردستان شرقی در قریه های سمنک پیروک و نزدیکی های کامدیش بیروج وجود دارد. معادن بیروج در هر قریه به ملکیت اجتماعی قریه ای تعلق می گیرد که معدن در حوزه آن قرار دارد. ولی در واقعیت امر، این معادن را افراد معینی تصاحب می کنند که سرمایه های ثابت و سیال خود را از تنظیم های پیشاوری و یا مؤسسات بین المللی دریافت کرده اند. حاجی گل زر، حاجی بختیار، حاجی علی گل، ملاکود حاجی ( پسر عم مولوی حسین کتر ) همگی از قریه ننگلام و مورد تأیید مالی و معنوی حسین است که خود از سال های سال در تجارت بیروج به طور مستقیم اشتراک داشته است.

علاوَتاً حسین از فلا، حاجی نقیب و حاجی محمد نور از منطقهٔ علاقه داری (چپه دره) در کنر به تجارت بیروج مشغول اند که بورس تجارتی معتبری نیز به همین رابطه در "مالگه مندوی" پیشاور تأسیس کرده اند.

تاجران بیروج با سران تنظیم های پیشاوری و قوماندان های محلی روابط نزدیک دارند و بدون تأیید و همکاری آن ها کاری نمی توانند. بناءً در مناسبات درون منطقه این هر دو را باید بعنوان یک (complex) مطالعه کرد. تمویل کنندگان این تجارت بی شمارند: احزاب پیشاوری، تعدادی از تاجران حرفه ئی که اکنون خود را در مؤسسات بشردوستانه پنهان کرده اند و با استفاده از سرمایه های مؤسسات سهم قابل ملاحظه ای در این تجارت دارند. تعدادی از افراد در سفارت خانه های غربی و کشور های عربی همراه با تمویل کنندگان بین المللی دیگر که مستقیماً با افغان ها وارد معامله می شوند تا از این تجارت بی صاحب برای خود ثروتی بیاندوزند.

تکنیک استفاده از معادن بیروج طوریست که در استخراج آن انجنیر ها و افراد متخصص هیچگونه اشتراکی ندارند، سرنگ پرانی و بمب گذاری در معادن توسط افراد عادی صورت می گیرد و بدین صورت استفاده از آن - از نقطه نظر تخنیکی - غیرعلمی و توأم با ضایعات زیادی است و خطر این می رود که تا وقتی افغانستان آزاد می شود و نظم دولتی جای بی بند و باری کنونی را می گیرد، مقدار غیرقابل تصور از ثروت ملی ما به غارت برده شده و یا با استفاده نادرست از آن به هدر می رود.

تأثیرات اقتصادی استخراج بیروج بر منطقه طوریست که ثروت حاصله از این بابت، انباشت بدوی سرمایه را برای به وجود آوردن اقتصاد کالائی سرمایداری نمی تواند نمایندگی نماید. و اکثراً به عنوان یک سرمایه مصرفی در داخل خود جامعه و یا در بیرون آن در حرکت می شود که خود باعث تورم پولی بلند رفتن نرخ مواد اولیهٔ زندگی و دگرگونی نظم بدوی زندگی در جامعه و ساقط کردن مولدین خرده پا از هستی اقتصادی شان است.

این وضع را به خصوص در جامعهٔ نورستانی در قریه های پیروک و سمنگ می توان مشاهده کرد که ثروتمند شدن بعضی از افراد در این قریه ها باعث تنش های اجتماعی - تا سرحد قطع رابطه قریه ها با همدیگر شده است.

در نورستان " دولت انقلاب اسلامی افغانستان " (مولوی افضل) از تاجران بیروج زکات می گیرد، ولی در منطقهٔ خارج از نفوذ آن، احزاب پیشاوری دیگر حتی همین مقرر را نیز نتوانسته اند تطبیق نمایند. شاید هم چون درین جا "خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه اند".

بناءً کنر آزاد اکنون با زراعت محدود، مالداری ضربت خورده و جنگلات در معرض خطر همراه با تجارت نوخاسته بیروج سیمای یک اقتصاد بی رمق را نشان می دهد که دارای ظرفیت تکاملی زیادی است، ولی بنا بر تسلط مناسبات عقب مانده، مهاجرت تعداد زیادی از ساکنان آن، نبود برنامه های انکشافی؛ خطر این می رود که در آینده منطقه حتی به قحطی مواجه شود.

### تغییرات اجتماعی حاصله از جنگ مقاومت:

دههٔ جنگ مقاومت حاصل دگرگونی های بی شمار بوده است. از همه مهم تر روابط و مناسبات طبقاتی در میان روستای کنر که در سال های اخیر دوران دموکراسی ظاهرشاهی و دوران داؤود تضاد طبقاتی می خواست خود را از قید و بند علایق قبیله ئی رها کرده و جامعه را به طور عمودی به نادار و دارا تقسیم کند، بنابر تسلط جو ضد حکومت مرکزی و بعداً به خصوص مبارزه علیه یک قدرت بیگانه، این تضاد دو باره خاموش گردید.

نه تنها تشدید عملکرد همبستگی قبیله ئی در تحت تأثیر احساسات ملی ضد بیگانه تمام تناقضات اجتماعی و حتی دشمن های دیرینه قبیله ئی - را در درجه دوم اهمیت قرار داد، بلکه علایق و روابط میان ملیت ها نیز بیش از پیش تقویت یافت. به خصوص روابط ذات البینی صافی - نورستانی که بعد از قیام صافی در سال ۱۳۲۴ و همکاری نورستانی ها با دولت مرکزی تا این یا آن حد مشوب شده بود، بعد از این که نورستانی کتله های وسیع مهاجرین صافی - ننگلامی را در میان خود با پیشانی گشاده جا دادند و در جبهات نبرد مردانه شانه به شانه برادران پشتون خود در جهاد اشتراک

ورزیدند و حتی توصیه کردند که در هر جبهه ای که شهید می شوند، همانجا دفن شوند تا جبهات جهاد با نقل و انتقال جسد های آن ها سرد نشود. وقتی نورستانی ها گروه های مختلف صافی را بعد از حملات بزرگ دولت در ۱۹۸۰ - ۸۱ در جریان مهاجرت به پاکستان در مناطق نورستانی پذیرائی می کردند و... همه این همدردی ها و همبستگی ها نمی توانست در میان اقوام پشتون بدون پاسخ باقی بماند، و آن روابط سرد بیگانگی سابق جای خود را به علائق و احساسات گرم دو جانبه داده است که تمام تلاش دولت مزدور به خاطر درز انداختن میان اقوام گجر با نورستانی بر روی مسأله زمین و یا میان صافی و نورستانی به خاطر دامن زدن حوادث سال های ۲۴ هیچ گونه نتیجه ای به بار نیاورد. جنگ مقاومت احساسات ملی مشترک را در میان مردم ما به وجود آورده و تقویت کرده است و در این رابطه بیگانگی قبیله ئی جای خود را به همبستگی ملی داده است. تقویت آگاهی ملی در میان نورستانی ها نه در تضاد با ملیت های برادر و همسایه، بلکه به مفهوم درآمدن در جرگه مشترک ملیت های دیگر و تأیید بر روی سرنوشت مشترک بر پایه علائق و روابط برادرانه و مساویانه است؛ و این چیزی نیست، جز آگاهی ملی که از خلال مبارزه و قربانی مشترک ملیت های ساکن این سرزمین به وجود آمده است.

دگرگونی دیگر در موقعیت روحانیون محل رخ داده است. این دگرگونی از دو جانب به وقوع پیوسته است: از یک جانب در تغییر موقعیت مکانی آن ها روحانیون محل تقریباً همگی به پیشاور مهاجرت کرده اند. چون روحانیون تعلق چندانی به ملکیت زمین نداشتند بناً زودتر و ساده تر از دیگران قادر به ترک محل خود شدند. دگرگونی دیگر در وظایف آن هاست: این قشر سابقاً از طریق امامت مسجد، نکاح، جنازه و ختم و... وظایف اجتماعی و دینی را برای جامعه اداء می کردند و در مقابل سرسایه، صدقه فطر، اسقاط و خیرات بدان ها تعلق داشت. آن ها در مسائل قومی نقش چندانی نداشتند و در دائر کردن جرگه ها و دادن فیصله ها یا هیچ گونه اشتراکی نداشتند و یا این که تأثیری در مجریان امور نداشتند، ولی اکنون - تا جایی که دیده می شود - مساجد کمر خالی از ملا امام است. پیش نمازی را خوانین و ملک های محل - که نقش شان اکنون محدود شده است - به دوش گرفته اند. گویا نوعی تعویض وظیفه میان خان و ملک از یک جانب و ملا و روحانی از جانب دیگر به وقوع پیوسته است خان ملا شده است و ملا ها و روحانیون بیشتر از خارج و از طریق تنظیم های پیشاوری - و با از خلال آن در جامعه اعمال نفوذ می کنند، ولی از لحاظ روانی هنوز هم موقعیت تثبیت شده ای ندارند.

مهاجرت به بیرون و مهاجرت از جا های دیگر به کمر نیز تا حدودی علائق قومی را صدمه زده است. کسانی که مدت ده سال در پاکستان زندگی کرده اند، اکنون با افکار و علائق تازه ای به کمر و باشندگان آن می نگرند و آن هائی که در محل زندگی می کنند، با باشندگان پاکستان آن علائق دیروزی را ندارند - البته استثناء هائی در مورد وجود دارد - مهاجرت بیش از ۶۰٪ مردم به خارج مقدار زیادی از مشکلات اجتماعی ناشی از آن را به خارج انتقال داده است. مهاجرت تازه وارد به محل از لغمان، ننگرهار و بدخشان و دیگر جا ها که مربوط به قوم صافی نیستند. یقیناً در درازمدت علائق اجتماعی و مناسبات اقتصادی مبتنی بر منافع اقتصادی صرف را جاگزین مناسبات اقتصادی دوشیده و یا رنگ پذیرفته از علائق خونی می سازد.

روابط ذات البینی قومی و روابط خانوادگی از یک جانب بنابر پراگنده شدن خانواده ها و اقوام از همدیگر؛ تلاشی و پراگندگی عینی آن را نشان می دهد، ولی به علت شرایط جنگی، عدم اطمینان امنیتی، فشار اقتصادی و تسلط یک حالت روانی بازگشت به " بهشت از دست رفته " ظاهراً این علائق نه تنها پابر جا، بلکه قوی تر از گذشته نیز نمایش داده می شود؛ ولی در ورای این تشدید، علائق و روانشناسی افرادی مشهود است که با نزدیک شدن لحظه مرگ یکی از اقارب، نزدیکی بدون موجب و زاید الوصفی نسبت به او احساس می کنند. ولی در هر حال اپورتونیسیم جامعه انتقالی چه در پراگندگی و یا نزدیکی این گونه علائق نقش تعیین کننده دارد؛ اپورتونیسیمی که یک سر آن در ارزش های قبیله ئی و دیگر آن در آخور منافع نقدینه می چرد.

#### اوضاع سیاسی کمر:

مقاومت قهرمانانه مردم کمر در طی ده ساله گذشته روحیه آزادمندی، غرور افغانی و اتکاء به خود مردم این سرزمین را دو چندان ساخته است. تجارب سیاسی - نظامی مردم اگر از یک جانب تعدادی را به احزاب پیشاوری وابسته ساخته که

هنر زندگی کردن را در بردگی بیگانگان می پندارند، ولی از جانب دیگر اکثریت مردم کمر از این تجارت درس های لازمه را استخراج کرده اند و با بیگانه پرستی و مزدوری به اجانب مخالفت خود را با اشکال مختلف آن نشان می دهند.

"مجاهدین آزاد کمر" که در اوائل جهاد توانست هزاران تن از مردم کمر و از تمام ملیت ها و اقوام را زیر لوای جهاد مقدس بسیج نماید، گرچه در مقابل حملات روس و دولت مزدور و خرابکاری های احزاب اخوانی شکست خورد، ولی به عنوان یک حرکت توده ئی فراگیر در سرتاسر کمر تأثیرات عمیق بر مردم داشته است و مردم تا اکنون هم خود را با افتخار بدان منسوب می دانند. بناءً اکثریت مردمان آن در واقع به هیچ سازمانی و یا حزبی تعلق ندارند و به مناسبات قومی پارینه سخت پابندی نشان می دهند، ولی احزاب معینی نیز در آن جاها نفوذ کرده است. نفوذ احزاب سیاسی سطحی و بیشتر بر دامن زدن بر انگیزه های مادی استوار است تا علایق اعتقادی و باور های سیاسی. اکنون مؤثر ترین جریان سیاسی را در کمر، "جماعت الدعوه الی القرآن و السنه" به رهبری مولوی حسین (مولوی جمیل الرحمن) از ننگلام دره پیچ می سازد که دارای گرایشان سلفی - وهابی و یکی از پایه های محکم عربستان سعودی در میان هفت تنظیم است. حزب اسلامی به رهبری "کشمیرا" اکنون در حال تلاشی و جذب شدن در تنظیم مولوی حسین است. کلان ترین نیروی نظامی را در منطقه محاذ ملی دار است. قوماندانان مطیع الله، قوماندانان های با پایه های وسیع توده ئی و مقدار زیادی سلاح و مهمات اند، ولی از لحاظ سازماندهی و مؤثریت نه به پایه تنظیم وهابی مولوی حسین می رسند و نه هم به پای تنظیم اخوانی گلبدین. لذا مؤثریت این هر دو نسبت به محاذ، در کمر به مراتب بیشتر است.

در اسمار مولوی خالص ( از طریق قوماندان میرزمان ) و جبهه نجات نیز تا حدودی نیرو دارد. حزب گلبدین بیشتر در دیوه گل و خوکی پائین و شیگل اسمار نفوذ دارد.

در نورستان از چندین سال به این سو حکومت انقلابی اسلامی نورستان به رهبری مولوی افضل وجود دارد که مرکز آن در سیدآباد ( نزدیک برگ متال ) بوده و در اکثر مناطق نورستان شرقی نفوذ و تسلط کامل دارد و در کامدیش نیز در پهلوی تنظیم های دیگر از نفوذ قابل ملاحظه برخوردار است. و از طریق مالیه های مختلف یک اداره ساده، ولی کار آرا را به گردش درآورده است. دولت مزدور از طریق سرور نورستانی و یار محمد چنبرک ( چپه دره ) کوشیده است به مردم سلاح و مهمات برساند، ولی کوشش دولت برای بهم اندازی مردم از این طریق چندان نتیجه ای نداده است. سرور نورستانی به کابل فرار کرده است و یار محمد چنبرک نیز فقط روی مجبورت های معینی حاضر به همکاری با دولت شده است.

با این وضع بعد از خروج نیرو های روسی - دولتی از کمر در اکتوبر ۱۹۸۸ خلاء سیاسی - نظامی ای در منطقه بوجود آمد که باید توسط نیرو های مقاومت پر می شد. ولی نیرو های رهبری کننده جامعه سلطه خود را در جریان ده سال و فشار نظامی دو جانبه نیرو های درگیر از دست داده بودند و نیرو های دارای قدرت نظامی اگر سلطه داشتند، رهبری نداشتند. ولی به هر حال، کتگوری بی شکل " هفت تنظیم " مولوی ربانی را - که روابطی با جمعیت اسلامی دارد، ولی زیاد پایبند مسائل تنظیمی نیست، به ولایت کمر منصوب نمود، در حالی که " جماعت دعوت " وهابی ها والی ای از جانب خود نصب نمودند.

پیشتر مولوی ربانی شورای ۲۸ نفری ای از نمایندگان هفت تنظیم قرار داد که در چغه سرای مرکز دارند. این شورا کاری ندارد و کاملاً همراه با والی آن حیثیت نمایی دارند. نه آن ها به کار مردم مداخله دارند و نه هم مردم به آن ها مراجعه می نمایند. والی مربوطه سلفی ها تشکیلات زیادی ندارد و قضایای مهم آن مستقیماً توسط خود مولوی حسین که در پیشاور است، فیصله می شود. ولی به هر حال، آن ها خود را وارث اصلی قدرت در کمر می دانند. ولسوالی ننگلام، ولسوالی خوکی، ولسوالی اسمار، علاقدهاری چپه دره همگی زیر نفوذ آن ها قرار دارد. این گروه در تمام این مراکز اداری افرادی را به نام ولسوال، مأمور علاقه داری و... برگزیده و از والی تا افراد پیاده برای هر کدام ماهوار از ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ کلدار معاش می دهند.

برخورد سلفی ها در منطقه با قضایای قومی توام با احتیاط و حساب شده است. از اوضاع چنین بر می آید که سلفیست ها اکنون شاید با درک این واقعیت که ساختمان قبیله ئی در کمر بسی قوی تر از ساختمان های سیاسی عصری ( احزاب

( است و از جانب دیگر هم دولت کابل و هم نمایندگان هفت تنظیم به عنوان رقبای خطرناک آن در صحنه حضور دارند. بناءً سعه صدر، گذشت و مدارای غیر قابل باوری در مقابل نیروهای دیگر و مردم از خود نشان می دهند. شاید این تاکتیک بیشتر از چگونگی تسلط وهابی ها در عربستان سعودی نسخه برادری شده باشد که در آن جا نیروی نظامی، قدرت مالی، پشتوانه بین المللی همگی در جریان یک حرکت دوامدار و درازمدت دست به دست هم داده و قدرت سیاسی محکم آل سعود را به وجود آورد.

ولی به هر حال، قدرت سیاسی موجود در کتر - در وجود دو والی در چغه سرای و یک رئیس دولت در برگ مثال - تجزیه خطرناکی را در محدوده یک ولایت نشان می دهد که در نتیجه آن قدرت سیاسی هیچ گونه تعهدی برای اجرای برنامه های اجتماعی و اقتصادی را روی دست گرفته نمی تواند.

گرچه ملل متحد تصمیم دارد شورای تنظیم های هفت گانه را در چغه سرای به مثابه همکار خود در امور بازسازی افغانستان بپذیرد، ولی در صورتی که امکانات مالی ملل متحد عمدتاً در دست سلفی ها قرار نگیرد، امکان تطبیق برنامه های اصلاحی به هیچ صورت متصور نخواهد بود.

علل و عوامل هر چه باشد، اکنون در کتر نه شفاخانه وجود دارد و نه مکتب، نه به امور عمرانی توجه می شود و نه به برنامه های انکشافی. مدرسه های یک صنفه و دو صنفه در قریه های معینی فقط می تواند حیف و میل های تعدادی از مؤسسات "بشردوستانه" را توجیه نماید تا مبالغی را به نام این مؤسسات و پروژه های خیالی آن در جیب افراد معینی بریزند؛ چه این افراد افغانی، پاکستانی و یا خارجی باشند.

به همین دلیل، با وجود این که کتر از مدت بیش از یک سال کاملاً آزاد است، مهاجرین آن دو باره به وطن باز نگشته اند و عدم بازگشت مهاجرین به علت عدم اطمینان اوضاع و عدم تضمین یک زندگی حد اقل سابقه، آینده خطرناکی را در رابطه با مجموع مهاجرین ما به وجود می آورد.

بیشتر احزاب اکنون زیر نام فعالیت های اجتماعی می خواهند نفوذ سیاسی خود را گسترش دهند. مدارس حزب اسلامی، مدارس سلفی ها، کلینک ها و پل و پایه سازی ها همگی نمایشات بی پایه ای را نشان می دهد که بار اختلافات فرقه ئی احزاب پیشاوری در دائره بی پایانی سرگردان اند.

#### دورنمای اوضاع کتر (پایان سخن):

اوضاع کشور ما بعد از کودتای هفت ثور و تهاجم روس بی نهایت بغرنج شده است. تکامل طبیعی جامعه بنا بر دست درازی های روس و امریکا و عده بی شماری از نیروهای بین المللی دچار اختلاف شده است. جامعه شبانی - قبیله ئی نورستان اکنون توسط "حکومت انقلابی اسلامی افغانستان" که ساحه نفوذ آن از چند قریه تجاوز نمی کند، اداره می شود. در بخش پشتون نشین کتر سلفیست گوی سبقت را از همه دربروده است و در مقابل هفت تنظیم و حکومت عبوری محکم ایستاده است تا آنجائی که حکومت عبوری حتی یک لوحه تبلیغاتی خود را نمی تواند در کتر نصب نماید.

ولی نیروئی که در کتر دارای سلطه است هم از درون هم از بیرون تحت فشار قرار دارد. از درون مناسبات قبیله ئی کارکرد آن را محدود می سازد و در بیرون هفت تنظیم خواهان امتداد نفوذ خود در کتر هستند. اگر "حکومت عبوری" از ناوه پاس تا چغه سرای نتواند "عبور" کند، چگونه به جلال آباد و حتی به مزارشریف و فاریاب "عبور" خواهد کرد. آیا کارکرد عربستان سعودی آن قدر قوی است که می تواند حتی مناقع پاکستان را نیز نادیده بگیرد و یا می تواند با مناقع امریکا و پاکستان خود را هماهنگ سازد؟ این شاید تعیین کننده ترین مسأله در مورد آینده قدرت سیاسی در کتر باشد.

مسأله قابل مکت دیگر اینست که پایه های عینی جامعه قبیله ئی کتر و نورستان در خلال جنگ به شدت فروریخته است، ولی در روبنای اجتماعی و فرهنگی هنوز هم - و حتی با شدت بیشتر - این مناسبات کارکرد اجتماعی خود را حفظ نموده است. دینامیسم اجتماعی جامعه کتر در سال های آینده در کدام جهت حرکت می کند؟ آیا چنان چه "گرامشی" در مورد جوامع مدیترانه ای از سخت جانی نهاد های سنتی در مقابل دگرگونی های اقتصادی و یا مؤسسات

نوبنیاد سیاسی - مانند احزاب، اتحادیه ها و غیره یاد می کند؛ در مورد کمر نیز صادق است و یا تئوری های جامعه شناسان متعارف - چه غربی و چه شرقی - در این جا دست بالا کسب کرده و جریان پولی و معاوضات تجارتي همراه با نهاد های سیاسی تازه وارد می تواند شیوه تفکر و زندگی مردم کمر را عوض نماید؟ به هر حال، جهت گیری های جامعه شناسان آتیه، تئوری قابل ملاحظه در حل مسأله قدرت سیاسی خواهد داشت.

ولی مهم تر از همه فهم این قضیه است که دولت های معاصر - با وجود اختلاف ریشه و با جهت گیری های سیاسی متفاوت آن، همگی سازمان های وظیفه ای برای حل قضایای شهروندان اند. تئوری جامعه شناسانه دولت های معاصر تقریباً همگی بر همین پایه اساسی استوار است و این اساسی ترین امتیازی است که دولت معاصر از دولت های قرون وسطائی دارد که خود را نماینده قدرت الهی در روی زمین می دانست.

دولت های وظیفه ای تعهد و الزام حل پرابلم های روزمره و درازمدت شهروندان را دارد و این یگانه پایه اتوریته دولتی را می سازد. دولتی که قادر به حل معضلات مردم نبوده و برای آن ها معضله خلق نماید، نه تنها نمی تواند نماینده مردم باشد که حق اعمال اتوریته خود را از دست داده و به مردم حق تمرد و خیزش را می دهد. اکنون که کمر دارای قدرت سیاسی چند گانه است و یا بهتر بگویم دارای قدرت سیاسی نیست و فقط با مکانیسم جامعه قبیله ئی و خودگردانی بدائی در حرکت است، فهم این قضیه از اهمیت برخوردار است.

به هر حال، اگر مسائلی را به بحث گرفتیم، مسائل زیادی هنوز در طی کتمان است و حوادث آتیه می تواند پرده از روی آن ها بردارد.

بازتایپ از روی: شماره پنجم، دوره چهارم، سال دهم، "ندای آزادی"

ارگان نشراتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)